

یادداشت‌هایی در مورد کتاب "چه باید کرد" لنین

نکات اصولی و درس‌هایی برای امروز

شنبه ششم مهر ۱۳۸۷

جمعی از فعالین کارگری

بخش چهارم: اشتراك اکونومیسم با تروریسم



در بخش بعدی چه باید کرد، به بحث لنین پیرامون نقاط اشتراك اکونومیسم با تروریسم می‌رسیم. این را باید توجه داشت که منظور لنین از تروریسم گرایشی در میان انقلابیون روسیه در سالهای پایانی قرن نوزده و سالهای آغازین قرن بیست بود که از طریق ترور صاحب منصبان رژیم تزاری قصد برانگیختن توده‌های زحمتکش به انقلاب را داشت. از این نظر می‌توان آنچه از سوی لنین تروریسم خوانده می‌شود را مشابه گرایش بین‌المللی مشی‌چریکی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دانست. البته تفاوت‌هایی هم در میان بود. مثلاً اینکه جریان سوسیال رولوسیونرهای روس اصولاً

خود را سوسیال دمکرات نمی‌دانستند و ادعای نمایندگی و رهبری طبقه کارگر را نداشتند. بسیار کمتر از جریان چریکی چپ بحث‌های خود را تئوریزه می‌کردند. برخلاف تئوریستین‌های مشی‌چریکی اصراری به رجوع از آموزش‌های مائو و لنین برای مارکسیستی‌کردن مشی‌چریکی نداشتند. بعلاوه در صحنه عمل نیز ما با یک نوع تروریسم خشک و سرراست نظیر روسیه روبرو نبودیم. بلکه آمیزه‌ای التقاطی از تبلیغ مسلحانه و اشاعه نظرات اکونومیستی و مواضع انقلابی و چپ‌پیش روی ما بود که با کتاب‌های تئوریک رهبران پرولتاریا تکمیل می‌شد. به همین خاطر تشخیص صحیح این گرایش و مقابله با آن پیچیده‌تر از گرایش تروریستی در روسیه بود. هر چند که بنیان‌های فکری آن در ارتباط با نقش پیشاهنگ و توده، حزب و مبارزه مسلحانه، شرایط عینی و تاثیر عنصر ذهنی، با تفکرات سوسیال رولوسیونرها در یک جهت قرار می‌گرفت.

ضمناً همین‌جا باید به یک نکته مهم دیگر هم توجه کنیم و آن بی‌توجهی به ضرورت قهر و جنگ انقلابی است که معمولاً به هنگام نقد و طرد تروریسم در روسیه و یا مشی‌چریکی در جنبش‌های دیگر بروز کرده است. یعنی مخالفت با برداشت خام از عنصر قهر انقلابی، با تاکتیک‌های بی‌ثمر مسلحانه و با اراده‌گرایی مسلط بر تئوریهای چریکی، در بسیاری موارد به نفع ضرورت قهر انقلابی، نفعی استراتژی جنگ انقلابی و هر شکلی از تاکتیک مسلحانه، و نفعی نقش تعیین‌کننده‌ای که عنصر ذهنی می‌تواند در شتاب بخشیدن به فرایند انقلابی بازی کند، انجامیده است. این گرایش را به شکل فرموله در نقد ضدانقلابی حزب توده به جریان چریکی دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ایران دیده‌ایم که اتفاقاً با رجوع به لنین هم صورت می‌گرفت. یا حتی نقدهایی که در میان کمونیست‌های ایرانی مخالف رویونیسم خروشچفی به مشی‌چریکی صورت گرفت، تصویر مکانیکی و فرایند یکسان و الگو‌واری از به راه انداختن قیام انقلابی را می‌دیدیم که

شرایط ثابتی را برای ضرورت دست زدن به مبارزه مسلحانه در ذهن داشت.

اما لنین در چه باید کرد مساله را از اینجا شروع میکند که تروریسم و اکونومیسم برخورد یکسانی به مساله آموزش فعالیت انقلابی دارند. یا در واقع هر دو به این مساله بهایی نمی دهند. در نتیجه نقشه و برنامه معینی برای انجام اینکار در میان توده های کارگر و سایر قشرهای مردم نمی ریزند. کرنش به خودرویی و دنباله روی از جنبش خودبخودی در هر دو مشترك است. حتی اگر در ظاهر يك معتقد به مشی چریکی دست به فداکاریهای فردی بسیار بزند و یا يك معتقد به خط اکونومیستی پیگیری بیشتری در برقراری ارتباط با توده ها و زندگی کردن و نشست و برخاست با کارگران از خود نشان دهد. لنین در بحث کرنش به خودرویی به يك وجه دیگر هم اشاره دارد و آن، کرنش معتقدان به تروریسم در مقابل خشم پر شور روشنفکران است. یعنی يك گرایش بسیار قوی و ملموس که در مقاطعی می تواند يك نیروی سیاسی را وادار به پاسخگویی کند و برای جلب نظر و بسیج این نیروی اجتماعی از نگرش و عمل مورد علاقه آنان پیروی کند. معنایش اینست که مشی چریکی بازتاب جهانی قشر معینی از جامعه یعنی بخشی از خرده بورژوازی است و درك قهرمان گرایانه این قشر از تاریخ و انقلاب را هم منعکس میکند.

در روسیه، اکونومیستها (شاید نه همه آنها) در مقطعی از تروریستها حمایت کردند. نه اینکه حامی عملیات تروریستی باشند. بلکه بیشتر از این نظر که مبارزه اقتصادی، کار کارگران است و مبارزه انقلابی، کار روشنفکران. در عین



حال، خود اکونومیستها هم گاهی بعد از وقوع ترورها تهییج می شدند! و اثرات مثبت روحی و ذهنی عمل تروریستی را بر خود احساس می کردند. این شاید دلیلی باشد برای اینکه بالاخره ترور هم تاثیرات برانگیزاننده ای به روی جامعه دارد!

لنین در نقل قولی از نویسندگان برنامه اکونومیستی "که ردو" چنین می نویسد: "مبارزه اقتصادی کارگران را علیه رژیم سیاسی برپا کنید و

بگذارید روشنفکران مبارزه سیاسی را هدایت کنند." لنین این جداسازی طبقاتی را بارها در چه باید کرد افشا میکند. چرا که این بیان يك نگاه بورژوایی به طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی است. این دیدگاه هیچگاه توده ها را قادر به رهبری سیاسی يك جنبش یا يك جامعه نمی بیند. در واقع لیاقت این کار را در توده ها نمی بیند و بر تقسیم کاری که زاینده جامعه طبقاتی است و سیاست و رهبری را به نخبگان وامی گذارد مهر تایید می نهد. این نقطه مشترك همه گرایشات بورژوایی است. عین همین گرایش را رویونیستها در شوروی و چین ابراز می کردند. در جریان وقوع جنبش های توده ای دهه ۱۹۶۰ در چین، رویونیستها روسی و چینی به این نقطه مشترك رسیدند که کارگران را به جنبش سیاسی کشاندن و به خیابانها آوردن فقط به هرج و مرج می انجامد. آنان معتقد بودند که در سوسیالیسم، این فقط حزب است که به امور سیاسی می پردازند. کار توده کارگران، تولید کردن است و بس. چرا که دولت و حزب نماینده و تامین کننده منافع آنهاست و نیازی نیست که خودشان مستقیماً درگیر سیاست شوند و امور را بدست بگیرند.

بد نیست در مورد استدلالی که لنین در رد جنبه برانگیزاننده ترور می آورد کمی بحث کنیم. لنین می گوید آیا در زندگی روسیه به حد کافی جنایت وجود ندارد که نیازی به خلق "محرک های ویژه" نباشد؟

این سوال مطرح است که آیا فقط جنایات بیشمار نظام طبقاتی است که توده ها را به مبارزه برمی انگیزد و زمینه

ارتقاء آگاهی سیاسی و انجام تربیت سیاسی آنان می شود؟ آیا مقاومت موثر و مبارزات قدرتمند خود مردم در عرصه ها و مناطق مختلف، چنین نقشی را بر ذهنیت کل توده ها بازی نمی کند؟ یعنی تجربه غیر مستقیم سیاسی یا انقلابی را نمی توان یکی از عوامل گسترش و تعمیق آگاهی انقلابی توده ها به حساب آورد؟ به مثال جنبش مسلحانه کردستان بعد از انقلاب ۵۷ نگاه کنیم که تاثیر آگاهی بخش و توهم شکنی بر توده های سایر مناطق ایران داشت. یا حتی تاثیر مبارزات و انقلابات فرامرزی، مثل ویتنام و فلسطین بر افکار عمومی کشورهای دیگر را در نظر بگیرید. تاکید بر این نکته فقط برای اینست که برانگیختگی توده ها را به موارد ستمگری و جنایت محدود نبینیم و برای مقاومت و مبارزه به عنوان يك عامل مهم عینی در این زمینه نقش قائل شویم. ادامه دارد.....

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

مهر ۸۷

وبلاگ: Jafk.blogfa.com

Kargaran_fa@yahoo.com